

ستون اول

لعبت والا

«لعبت والا» در کنار شعر بلندش و کارهای روزنامه اش که وظیفه ی سردبیری «تهران مصور» از آن جمله بوده است، در کار صحنه و آرایش و پیرایش هنرپیشگان نیز دستی به کمال داشته است و در نمایشنامه های معروف «اوژنی گراند» «معجزه در آلاباما»، «نگاهی از پل»، «بین مرگ و زندگی» و بسیاری دیگر، کار صحنه آرائی و پوشش و آرایش هنرپیشگان با او بوده است که نشان می دهد، هنر، بخشی از وجود اوست...

نخست، عشق بوده است، یعنی هنر، یعنی شعر که بالاترین هنر است و سخن و آهنگ... سخن، خانه ی اندیشه است و خود انسان است... بعد از آن. «عقل» به دستبرد هنر می آید و برق غیرت می درخشد و جهان را برهم می زنند... عشق و عشق های جاودانی، هنر را می زاینند... نخست، عشق است و عقل، ثانوی است و دربان دم در هم نیست... عقل می آید و در تاریکی است و می خواهد چراغی از شعله ی عشق بگیرد و یا بر باید که برق غیرت عشق، که امپراطور یگانه ی جهان است به فوران می آید و جهان را برهم می زنند...

اینها، بخشی از حرف های من بود در مراسم گرامیداشت «لعبت والا» در لندن که به همت «بنیاد توس» برگزار شد و شاعر بزرگوار، سیمین بهبهانی و شاداب وجدی، شیرین رضویان، زیبا کرباسی و نویسنده ی ارجمند دکتر محمود خوشنم، درباره ی «لعبت» حرف ها و برنامه هائی داشتند که بسیار مطلوب و دلپذیر بود... به خصوص شکل اجرای برنامه ها و پخش پیام های فراوان دوستان و هواخواهان لعبت و تنوع هنرمندانه ی برنامه، که کار استادانه و درخشان «توفیق ممتاز» بود، مجلسی پر شور و در یادماندنی بوجود آورده بود... گرامیداشت هنرمندان، یکی از کارهای پسندیده ای است که هنرمند را شادمان می سازد و جوان ها را امیدوار که زحمات بی پاداشی نخواهند داشت و قدر خواهند دید و بر صدر خواهند نشست... دوست عزیزم «ناصر امینی» دیپلمات پیشین ایرانی که نویسنده ی خاطرات پر شور و شری است و کتاب هایش در این زمینه ها، قبول عامه یافته است، شعری زیبا و پر احساس، خطاب به لعبت عزیزمان نوشت که وظیفه ی خواندنش را بر عهده ی من گذاشت، او خطاب به لعبت می خواهد بگوید که غیر ممکن، غیر ممکن است: تو کیستی؟!... می توان با یک نسیم مهر تو/ یک سبد گل را به روی برف دید/ می توان بر یک یک گلبرگ ها/ رازقی ها، نسترن ها، یاسمن ها، عشق را اندیشه کرد/ می توان روی تن شب راه رفت/ می توان مهتاب را در قاب کرد/ می توان روی درخت کاج، شکل دل کشید/ روی آواز و هیاهو، حس تنهائی کشید/ می توان با یک جرقه، یک امید/ روی دیوار قفس یک در کشید/ می توان حتی گذشت از مرز عقل/ یک خط رنگی بروی غم کشید/ می توان با یک گل لبخند تو/ عطر گل های جهان را بو کشید/ می توان در مهر چشمان تو/ مرد رفت و تا آن سوی دنیا پر کشید.

شرنگ